

بازخوانی آیات داستان‌های حضرت «مریم» و حضرت «نوح» با تأکید بر رویکرد تکمیل به جای تکرار

علی سلیمی*^۱ (استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران)
نبی الله پاک منش^۲ (دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران)

DOI: [10.22034/JILR.2023.139625.1077](https://doi.org/10.22034/JILR.2023.139625.1077)



تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۳

تاریخ الوصول: ۲۰۲۳/۰۸/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۰

صفحات: ۱۱۷-۱۳۵

تاریخ القبول: ۲۰۲۳/۱۲/۳۱

چکیده

داستان‌های قرآن کریم، به شکل مجموعه‌های پراکنده در سوره‌های مختلف بیان شده‌اند. این پراکندگی، موجب شده تا برخی، موضوع «تکرار» این مجموعه‌ها را مبنای تحلیل آن‌ها قرار دهند. پژوهش حاضر با بررسی آیات مربوط به داستان‌های «حضرت مریم و حضرت نوح (ع)» و با رویکردی مبتنی بر تکمیل، نه تکرار، این موضوع را بازخوانی نموده و به تفاوت‌های این دو رویکرد، پاسخ می‌دهد. از جمله: رویکرد تکرار، با استناد به آیات مشابه، ضمن توجیه و تفسیر موارد اختلافی، سعی دارد با اثبات یکی بودن این مجموعه‌ها و تکراری خواندن آن‌ها، صحنه‌هایی از یک داستان را حذف نماید. در مقابل رویکرد تکمیل، با دقت در موارد اختلافی، ضمن اشاره به تفاوت‌های آن‌ها، جلوه‌ها و صحنه‌های جدیدی را کشف و به لطایف بیانی- بلاغی تازه‌ای دست می‌یابد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد، با تأمل در آیات پراکنده-ی متعلق به هر داستان، روشن می‌گردد که هر کدام از این مجموعه‌ها، پرده‌های مختلفی از یک داستان کامل هستند، به طوری که چیدن مرتب آن‌ها در کنار هم، به مثابه چینش مهره‌های یک پازل، تصویری جامع و کامل از کل داستان را شکل می‌دهد. علاوه بر این، می‌توان گفت: هر یک از این مجموعه‌ها، در حقیقت داستانکی در درون یک داستان بزرگ‌تر هستند. لذا ادعای تکرار در این مجموعه‌ها، تنها با تکیه بر وجود چند آیه‌ی مشابه و یا با تکیه بر شأن نزول، قابل پذیرش نبوده و جای نقد جدی دارد.

کلمات کلیدی: داستان قرآنی، حضرت نوح، حضرت مریم، تکرار، تکمیل.

^۱ نویسنده مسؤل؛ پست الکترونیک: a.salimi@razi.ac.ir

^۲ پست الکترونیک: n1348pak@yahoo.com

قراءة جديدة لآيات قصتي مریم (ع) ونوح (ع) مع التركيز على نهج الاكتمال بدلاً من التكرار

الملخص

تنوع قصص القرآن الكريم في سور مختلفة. وقد دفع هذا التشعب، البعض إلى أن يبني تحليلهم على موضوع «التكرار» في هذه القصص. إن هذه الدراسة، من خلال دراسة الآيات المتعلقة بقصتي «مریم» و «نوح (ع)» وبمنهج يقوم على الإكتمال بدلاً من التكرار، قد أعادت قراءة هذه المسألة وحاولت الإجابة للسؤال الذي يدور حول فرق بين وجهتي النظر: «التكرار» أو «الاكتمال» وشرح هذه المسألة، ما هي الاختلافات وما هي النتائج المترتبة على قبول كل منهما؟ تظهر نتائج البحث أنه من خلال تأمل الآيات المتفرقة التي تخص كل قصة يتبين أن كل آية من هذه الآيات هي مكتملة وليست تكراراً لآيات أخرى، بحيث أن ترتيبها معاً يشكل نصاً شاملاً ومتكاملاً. صورة كاملة للقصة بأكملها، وكل قطعة تلعب دوراً كقطع اللغز، والتي بترتيبها المنظم تكتمل الصورة العامة للقصة ويعاد إنتاجها، بالإضافة إلى ذلك، تحتوي كل قطعة من هذا اللغز أيضاً على شكل صغير من اللغز الكبير، بقدر ما يمكن القول أن كل مجموعة من هذه الآيات هي قصة داخل قصة أكبر. فدعوى التكرار في هذه المجموعات، معتمداً فقط على وجود بضعة كلمات متشابهة، أو معتمداً على موقف النزول للآية لا يمكن قبوله، ويستحق نقداً بالجد.

الكلمات المفتاحية: القصة القرآنية، نوح، مریم، التكرار، الإكتمال.

مقدمه

خداوند متعال تحت عنوان خبرهای غیبی، تعدادی از حوادث و وقایع پیامبران پیشین و اقوام گذشته را در قرآن کریم بیان نموده است، این خبرهای تاریخی برای اهداف متعددی از جمله: تشویق و ترغیب مؤمنان، انذار و تهدید معاندان، بیان یک پدیده علمی و ...، با شیوه‌ای منحصر به فرد و بصورت مجموعه‌های پراکنده در سوره‌های مختلف قرآن کریم بیان شده‌اند. تعدادی از این وقایع به صورت گفتگو و محاوره است، همچون: گفتگوی خداوند متعال با فرشتگان یا با یک پیامبر، فرشتگان با یک پیامبر یا با یک شخص مقرب دیگر، پیامبر با سایر افراد جامعه، اقشار مختلف جامعه با همدیگر، حتی گاهی گفتگوی پیامبر با یک پرنده و با سایر موجودات و یا با جنیان، که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از زبان آن‌ها بازگو می‌گردد.

داستان نامیدن این خبرهای غیبی و مستندات تاریخی از یک سو و بیان وقایع مربوط به یک داستان، بصورت مجموعه‌هایی در سوره‌های مختلف از سوی دیگر و از همه مهمتر وجود تعدادی کلمات و جملات مشابه در این مجموعه‌ها، موجب شده است که برخی با توجه به شیوه‌ی مرسوم در داستان‌های بشری، یعنی: دخل و تصرف‌هایی که نویسنده به اختیار و انتخاب خود در متن داستان می‌کند، چنین تصور کنند که در این مجموعه‌ها نیز، اختلافات موجود یک امر طبیعی بوده و از مقوله‌ی تکرار یک واقعه با بیان‌های متفاوت هستند. این برداشت تکرارمحور، غالباً موجب شده که نگاه تکمیلی به این آیات پراکنده، مغفول و در نتیجه آن ظرایف هنری و اهداف نهفته در یک مجموعه در مقایسه با سایر مجموعه‌های متناظر با آن، از دید تحلیل‌گر پنهان بماند. در حالی که با دقت در این مجموعه آیات و وجود اشارات متفاوت و معنادار در میان آن‌ها، ظرافت و زیبایی‌های هر مجموعه نسبت به مجموعه‌ی شبیه به خود و نقش مؤلفه‌های تکمیل‌کننده و نه تکراری، نمایان می‌گردد.

شاید نام‌گذاری این حقایق تاریخی، به نام داستان، منشأ برخی از این تفسیرها شده است. در داستان چنانکه متداول است، نویسنده به دل‌خواه خود، دخل و تصرف می‌کند، گاهی قهرمان را به صورت غیر واقعی، به نقطه اوج می‌رساند و گاهی برعکس، او را دچار ناکامی می‌کند و با به کارگیری این شگردها، صحنه‌های متعدد، متفاوت و گاه متناقضی خلق می‌نماید. اطلاق لفظ داستان بر سرگذشت پیامبران در قرآن کریم و تلقی‌ای همچون متون بشری از متن کتاب مقدس از جانب برخی، باعث گردیده که آن‌ها این حقایق تاریخی را از این نوع داستان‌ها به حساب آورند و تصور کنند - چنان که گاهی گفته شده - داستان‌های قرآنی نیز همانند داستان‌های حرفه‌ای، یک ماجرا را بارها و بارها با اندک تفاوت‌هایی بیان و تکرار کرده تا از کسالت مخاطبان جلوگیری و آنان را به شنیدن چندباره‌ی ماجراهایی بنشانند که هدفی جز تربیت و هدایت ندارند (حسینی، ۱۳۸۲: ۹۹)، برای نمونه، پیرامون داستان حضرت آدم (ع) گفته شده: همه آن چه خداوند از آفرینش انسان گفته

است در همان نخستین روایت سوره بقره آمده است و باقی آیات، گسترش همان نخستین روایت است، با تکیه بر جزئیات و گاه لحظه‌نگاری‌هایی که از آن در داستان‌نویسی معاصر، با عنوان «عمل داستانی» یاد می‌شود، تفصیل یافته است (همان). در حالی که با یک بررسی ساده از آیات متعلق به این سرگذشت‌ها، روشن می‌گردد که این نگاه به داستان‌های قرآنی، با منطق خود قرآن، منافات آشکار دارد و قابل جمع نیست. زیرا قرآن کریم در آیات متعددی و به صراحت، این سرگذشت‌ها را اخبار غیبی تلقی می‌نماید به طوری که جای هیچ گونه تأویل و تفسیری از این نوع باقی نمی‌گذارد.

روش و پرسش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر رویکرد «تکمیل» به جای «تکرار»، مجموعه آیات مربوط به دو داستان قرآنی، یعنی: «حضرت مریم (ع) و حضرت نوح (ع)» را بازکاوی نموده و کوشیده به این پرسش پاسخ گوید که دو رویکرد «تکرار» یا «تکمیل»، در تبیین این دو داستان، چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ تبعات پذیرش هر کدام چیست؟ مجموعه‌های پراکنده پیرامون این دو داستان، چگونه مانند مهره‌های یک پازل، تصویر کلی یک سرگذشت را بازتولید و نقشی تکمیلی ایفا نموده است؟

پیشینه پژوهش

در باره ادبیات داستانی و جنبه‌های مختلف آن، خصوصاً پیرامون داستان‌های قرآن کریم، از جمله داستان حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم، تاکنون مقالات و کتاب‌های متعددی نوشته شده، در اینجا، فقط به برخی از آن‌ها، اشاره می‌گردد:

- خلیل پروینی (۱۳۷۹) در کتاب «تحلیل ادبی و هنری داستان‌های قرآن» به تفصیل، زیبایی شناسی ادبی و هنری داستان‌های قرآنی را بازخوانی نموده است.
- سکینه رستمی (۱۳۸۷) در مقاله «وجه مشترک داستان حضرت عیسی با حضرت یحیی و بازتاب آن در شعر فارسی» به مضامینی همچون اعجاز ولادت، عصمت و تقوی، نبوت از دوران کودکی و مرگ، که با داستان حضرت یحیی اشتراک داشته و در شعر فارسی نیز انعکاس یافته، پرداخته است.
- سیده زینب علوی نژاد و محمد کاظم رحمان ستایش (۱۳۹۲) در پایان‌نامه «تفسیر روایی داستان حضرت عیسی (ع)، مدل تفسیری، روایی، شیعی داستان حضرت عیسی (ع)»، از وجود ابهام در زندگی انبیاء الهی سخن گفته‌اند. به باور آن‌ها قرآن کریم تنها به آن قسمت از داستان که در رسیدن به هدف مهم پندآموزی و عبرت، ضروری بوده است، اشاره داشته لذا در شفاف‌سازی داستان‌ها، روایات تفسیری می‌توانند تنها به‌عنوان مکمل و مؤید به مفسر کمک کند، اما به سبب وجود اشکالات در سند و متن و وجود اسرائیلیات فراوان، باید

- پالایش کردند، در پایان با بررسی تعدادی از روایت‌ها پیرامون این داستان، به این نتیجه می‌رسند که کمتر از یک‌چهارم آن روایت‌ها صحیح و بقیه، ضعیف هستند.
- علی باقر طاهری نیا (۱۳۹۳) در مقاله «ساختار نشانه‌ای شخصیت حضرت مریم در قرآن کریم» از منظر نشانه‌شناسی شخصیت، داستان را تحلیل نموده است.
 - علی خضری (۱۳۹۶) در مقاله «تحلیل خویشکاری و شخصیت‌پردازی حضرت عیسی (ع) در ترجمه تفسیر طبری بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ» کوشیده برخی از کنش و واکنش‌های بیان‌شده در نظریه پراپ را بر داستان منطبق نماید.
 - عاطفه زرسازان و طاهره پیرانی (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل عناصر داستانی سرگذشت حضرت نوح (ع) از منظر قرآن» عناصر داستان از قبیل: پیرنگ، شخصیت، زمان، مکان، گره و... را در آیات مربوط به این داستان، بازکاوی نموده و بطور ضمنی به این نکته اشاره شده که این مجموعه‌های پراکنده، هر کدام جزئی از داستان را بازگو نموده است.
 - اعظم سادات حسینی (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل روایت‌شناسی داستان حضرت مریم در قرآن کریم» با تحلیل عناصر داستانی مانند: پی‌رنگ، شخصیت، زاویه دید، حوادث و زمان ابتدای و انتهای داستان، موضوع را بررسی نموده است.
 - مریم بخشی (۱۳۹۸) در مقاله «مرزشکنی روایی در روایت‌های قرآنی» به نظریه مرزشکنی و انواع آن در روایت‌شناسی مدرن در بر هم زدن مرز میان روایت و واقعیت پرداخته و از وجود این مؤلفه در داستان‌های قرآنی با وجود واقعی بودن آن‌ها، سخن گفته است.
 - فاطمه سادات زیارتی (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی زاویه دید در داستان حضرت مریم بر اساس الگوی وجهی...»، داستان را از منظر تکنیک‌های روایی تجزیه و تحلیل نموده است.
- همچنین تعدادی از داستان‌های قرآن کریم، از منظر روایت‌شناسی به‌عنوان ابزار جدید در مطالعات قرآنی با تکیه بر نظریه‌پردازی همچون «ژپ لینت‌ولت» و «ژرار ژنت» مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته‌اند.
- اما پژوهش حاضر، ضمن استفاده از یافته‌های تعدادی از مقالات مذکور، با عنایت به این که داستان‌های قرآن کریم، در حقیقت بیان یک سری حوادث تاریخی یا محاورات مستقیم یا غیر مستقیم از زبان دیگران بوده و خداوند متعال بدون هیچ دخل و تصرفی آن‌ها را نقل قول کرده است، لذا با متن انگاری این داستان‌ها و دقت در موارد اختلافی میان مجموعه‌های پراکنده داستان‌های حضرت نوح(ع) و حضرت مریم و مرتب کردن آن‌ها بر اساس زمان وقوع هر قسمت، همچنین با مقایسه‌ی شیوه‌ی بیان آن دو داستان، تصویری جامع و کاملی از آن‌ها ارائه و با رویکرد تکمیل به جای تکرار، این مجموعه‌ها را بازکاوی نموده است. تصویر جدیدی که معتقدان به تکرار، مانع بروز و ظهور تعدادی از صحنه‌ها و جلوه‌های آن شده بود.

داستان در قرآن کریم

چگونگی فهم و تفسیر داستان‌های قرآن کریم، تابع نوع پیش‌فرض‌های تحلیل‌گر است و لذا هر محقق پیش از پرداختن به تحلیل این داستان‌ها، ضروری است به پرسش‌های زیر در این خصوص، پاسخ مستدل دهد تا چهارچوب نظری بحث و منطق تحلیل، معلوم گردد:

آیا داستان‌های قرآن کریم، به عنوان اخبار غیبی، بیان یک سری حوادث و وقایع تاریخی هستند که در گذشته اتفاق افتاده و خداوند متعال با شیوه‌ای منحصر به فرد، قسمت‌های مختلف یک داستان را به صورت مجموعه‌های پراکنده در سوره‌های مختلف بیان کرده است؟ یا مجموعه‌های مختلف یک داستان، روایتی هنری و ادبی، تنها از یک رویداد تاریخی هستند؟

با فرض پذیرش باور به حقیقت تاریخی این داستان‌ها، آیا تقدّم و تأخّر در نزول این آیات می‌تواند عاملی در اختلاف بعضی کلمات در دو مجموعه متفاوت از یک داستان باشد؟ یا این که در بازگو کردن وقایع تاریخی، تقدّم یا تأخّر نزول آیات، هیچ تأثیری برای تغییر کلمات یک رویداد واحد نمی‌تواند داشته باشد؟ به عنوان مثال: داستان حضرت لوط (ع)، در دو سوره مختلف چنین بیان شده است: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (نمل، ۵۶). ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (اعراف، ۸۲)، آیا تقدم یا تأخر این دو آیه موجب شده است که گوینده به جای کلمه (آل لوط) از ضمیر (هم) استفاده کند؟ یا این کلمات جواب قوم لوط در دو گفتگوی متفاوت هستند؟

چگونی تحلیل این داستان‌ها، منوط به پاسخی است که محقق به این پرسش‌ها می‌دهد. می‌توان بحث‌های عقلی و برون‌دینی درباره این موضوع مطرح نمود، اما به نظرمی‌رسد پاسخ به این پرسش‌ها را که اموری درون‌دینی اند، باید در خود قرآن کریم جستجو نمود. قرآن کریم، در آیاتی به این پرسش‌ها پاسخ داده است، از جمله در چندین آیه، این داستان‌ها را اخبار غیبی شمرده و با نفی اسطوره بودن، بر حقیقت تاریخی بودن آن‌ها تأکید دارد، برای نمونه در سوره‌ی هود بعد از نقل داستان حضرت نوح (ع)، می‌فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (هود ۴۹). (این‌ها از خبرهای غیب است که بر تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن‌ها را می‌دانستی و نه قوم تو. پس صبر کن، زیرا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است) و در آیه دیگر در همین سوره آمده است: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ﴾ (هود ۱۰۰) این از اخبار مردمانی است که بر تو حکایت می‌کنیم؛ برخی از آنها [مثل مصر، همچنان] برپا و برخی [مثل اقوام عاد و ثمود] درو شده‌اند [=نسل‌شان منقرض شده است].

همچنین پس از بیان قسمت‌هایی از داستان حضرت مریم (ع)، به این نکته اشاره داشته و باز

هم خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ (آل عمران، ۴۴). (این‌ها از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم. و گر نه آن‌گاه که قرعه زدند تا چه کسی از میانشان عهده‌دار نگهداری مریم شود، و آن‌گاه که کارشان به نزاع کشید، تو در نزدشان نبودی).

در سوره «القصص» نیز، پس از بیان قسمت‌هایی از داستان حضرت موسی (ع)، چهار بار به صورت متوالی به این نکته تأکید دارد که ای پیامبر تو در کنار موسی (ع) در صحرای طور و همچنین ساکن در شهر «مدین» نبودی که شاهد آن وقایع بوده و هم اکنون بخواهی آن حوادث را نقل قول کنی، بلکه همه‌ی این حوادث تاریخی را ما به تو وحی می‌کنیم تا مردم را بیم و انذار بدهی:

﴿وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا فِرْعَوْنَ فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ * وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (قصص، ۴۴ تا ۴۶). (تو در جانب غربی [وادی طور] حضور نداشتی هنگامی که ما [با نازل کردن تورات] امر نبوت موسی را به انجام رساندیم، و از شاهدان [آن واقعه مهم هم] نبودی * ولی ما ملت‌هایی را پدید آوردیم، پس روزگار درازی بر آنان گذشت [تا جایی که سرگذشتشان فراموش شد، اکنون ما سرگذشتشان را به تو وحی می‌کنیم تا برای مردم بیان کنی]. و تو در میان مردم مدین ساکن نبودی تا نشانه‌های [قدرت و خشم] ما را [که به آنان رسید] بر اینان [که در مکه، آلوده به طغیان و فسادند] بخوانی، ولی ما بودیم که تو را به پیامبری فرستادیم [و سرگذشت مردم مدین را به تو وحی کردیم تا بر آنان بخوانی]. * و زمانی که ما موسی را ندا دادیم، تو در ناحیه طور نبودی ولی به سبب رحمتی از پروردگارت [سرگذشت موسی را به تو وحی کردیم] تا به مردمی که پیش از تو [تا زمان عیسی] بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده بود، بیم دهی تا متذکر و هوشیار شوند).

در این آیات، خداوند متعال این نکته را گوشزد می‌کند که حتی شخص پیامبر (ص) نیز از این اخبار غیبی مطلع نبوده و تمامی اطلاعات او از طریق دریافت وحی بوده است. بر اساس این مبنای قرآنی، دیگر نمی‌توان چیزی بر این حقایق تاریخی افزوده یا چیزی را از آن‌ها کاست، زیرا مهم‌ترین ویژگی اخبار غیبی، واقعی بودن آن‌هاست و در غیر این صورت این داستان‌ها نیز با اسطوره هیچ تفاوتی نخواهند داشت. این موضوع، همواره در میان اندیشمندان اسلامی مطرح بوده. محمد خلف الله در مصر در رساله دکتری خود که بعدها در کتابی با نام «الفن القصصی فی القرآن» چاپ شد، از جمله کسانی بود که جنبه هنری، و نه جنبه حقیقت تاریخی این داستان‌ها را مطرح و بر آن تأکید نمود. نظر او، در همان ابتدا با نقد و مخالفت عمومی و جدی اندیشمندان آن روز مصر مواجه شد که در حقیقت اجماع مفسران و متفکران اندیشه دینی در مقابل این دیدگاه بوده است. همچنین با

توجه به صراحت خود قرآن، جای هیچ گونه تأویل و تفسیری باقی نمی ماند و مسلم است که این داستان‌ها حقایق تاریخی‌اند. مطهری می گوید: «محال است که انبیا در منطق نبوت برای یک حقیقت، - العیاذ باللّه - یک امر واقع نشده و یک دروغ را، و لو به صورت تمثیل، بیان بکنند... این است که ما شک نداریم که تمام قصص قرآن همان جور که قرآن نقل کرده، عین واقعیت است» (مطهری، سیری در سیره نبوی: ۱۲۵-۱۲۴).

با پذیرش حقیقت تاریخی بودن این سرگذشت‌ها که از مسلمات قرآنی است، مبحث دوم پیش می آید که ذکر یک داستان بصورت مجموعه‌های پراکنده در سوره‌های مختلف، آیا بیان تکراری تنها یک حادثه است یا بیان صحنه‌های متفاوت از همان داستان می‌باشد؟ همچنان که بیان شد، پاسخ به این پرسش، تأثیر فوق العاده‌ای در تجزیه و تحلیل مجموعه‌های داستانی دارد، زیرا رویکرد تکرار، با استناد به آیات مشابه، ضمن توجیه و تفسیر موارد اختلافی، با تکراری خواندن آن‌ها، عملاً صحنه‌هایی از یک داستان را حذف می‌نماید. ولی رویکرد تکمیل، با دقت در موارد اختلافی، ضمن اشاره به تفاوت‌های آن‌ها و با کشف جلوه‌ها و صحنه‌های جدید، تصویری بسیار واضح و کامل‌تری را ارائه و با مقایسه‌ی مجموعه‌های متناظر، لطایف بیانی - بلاغی آن‌ها را روشن می‌سازد. همچنان که برخی معتقدند: «هیچ کدام از این روایت‌ها، تکرار دیگری نیستند و هر یک نکته جدیدی را به سرگذشت می‌افزایند یا داستان را از نقطه خاصی گسترش می‌دهند» (قیطوری، ۱۳۹۸، ۷۸). با این نگاه، هر کدام از این قطعه‌ها، به منزله تکه‌های مختلف و اجزاء پراکنده و تکمیل کننده یک رویداد هستند که مانند مهره‌های یک پازل، با چیدن آنها در کنار هم، تصویر کلی و کامل آن رخداد نمایان می‌شود. به تعبیری دیگر، باید گفت اطلاق لفظ «تکمیل» به جای «تکرار»، بر این مجموعه‌های پراکنده، دقیق‌تر و صحیح‌تر است.

دو داستان قرآنی (حضرت مریم - حضرت نوح)

داستان حضرت مریم

آیات مربوط به این داستان‌ها با تکیه بر قرائن زبانی و صرف نظر از زمان نزول، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. **مرحله ذهنی:** در این آیات، اطلاع‌رسانی ملائکه به حضرت مریم پیرامون یک واقعه‌ی مهمی که در آینده برای ایشان اتفاق خواهد افتاد، حکایت می‌گردد. گوئی ملائکه اتفاقات روز حادثه را قبلاً برای ایشان به تصویر می‌کشند.
۲. **مرحله‌ی عینی:** در این آیات، حوادثی که در روز واقعه به وقوع پیوسته با جزئیات آن، عیناً بازگو می‌گردند. لذا چینش آیات بر این اساس، نقش تکمیلی اجزاء را به وضوح نشان داده و دو تصویر کاملاً متفاوت از دو صحنه‌ی مختلف از یک داستان را ارائه می‌کند.

داستان حضرت مریم(ع) و واقعه‌ی بیجه‌دارشدن او، در دو مجموعه آیات زیر به تفصیل بیان شده است. این دو مجموعه آیات، مانند مهره‌های یک پازل همدیگر را تکمیل نموده و تصویری کامل و جامع از شروع تا پایان ماجرا را شرح می‌دهند. در آیات دسته اول، حضرت مریم از کلیت حادثه خبردار می‌شود، اما در آیات دسته دوم، زمان تحقق آن خبر فرا می‌رسد. تأمل در شیوه بیان این داستان، در این دو مجموعه آیات، که در اولی به صورت گفتگوی میان ایشان و ملائکه آمده است، به خوبی نشان می‌دهد که در این صحنه، خداوند متعال وقوع یک حادثه بزرگی در آینده را به حضرت مریم اطلاع رسانی کرده است، در صورتی که رویکرد تکرار با یکی دانستن این دو مجموعه، این صحنه‌ی کاملاً متفاوت با مجموعه‌ی بعدی را بطور کلی حذف می‌نماید.

آیات دسته اول (مرحله ذهنی حادثه):

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهَلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (ال عمران، ۴۵ تا ۴۷)^۱.

آیات دسته دوم (مرحله عینی حادثه):

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لِكَ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا﴾ (مریم، ۱۶ تا ۲۱)^۲.

^۱ فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را به کلمه خود بشارت می‌دهد نام او مسیح، عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است. * با مردم هم چنان که در بزرگی، در گهواره سخن می‌گوید، و از شایستگان است. * مریم گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا فرزندی باشد، در حالی که بشری به من دست نزنده است؟ گفت: بدین سان که خدا هر چه بخواهد می‌آفریند. چون اراده چیزی کند به او گوید موجود شو، پس موجود می‌شود.

^۲ در این کتاب مریم را یاد کن، آن گاه که از خاندان خویش به مکانی رو به سوی برآمدن آفتاب، دوری گزید. * میان خود و آنان پرده‌ای کشید و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر او نمودار شد. * مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، که پرهیزگار باشی. * گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم، تا تو را پسری پاکیزه ببخشم. * گفت: از کجا مرا فرزندی باشد، حال آنکه هیچ بشری به من دست نزنده است و من بدکاره هم نبوده‌ام. * گفت: پروردگار تو اینچنین گفته است: این برای من آسان است. ما آن پسر را برای مردم آیتی و بخشایشی کنیم و این کاری است حتمی و پایان یافته.

در آیات دسته اول که در سوره آل عمران آمده، آغاز داستان حضرت مریم(ع)، به صورت یک مجموعه‌ی مستقل بیان شده است و این بخش از داستان، با توجه به این که به صورت محاوره بین ایشان و ملائکه رد و بدل شده است با آن چه که در آیات دسته دوم که در سوره‌ی مریم آمده است، تفاوت معناداری دارد و صرفاً بیان تکراری یک حادثه نیست، بلکه دو مجموعه آیات مکمل همدیگر هستند. تحلیل و بررسی این تفاوت‌ها در پرتو توجه به نکات بیانی و بلاغی نشان می‌دهد که در نگاه مبتنی بر تکرار در این داستان، لطایف هنری آن دیده نشده و بطور کلی یک صحنه از داستان حذف می‌گردد. و اما در نگاه مبتنی بر تکمیل، آیات دسته اول یک صحنه‌ی مستقل از دسته دوم بوده و قبل از آن اتفاق افتاده است، در این صحنه، حادثه قبل از به وقوع پیوستن، به حضرت مریم اطلاع رسانی می‌گردد. حال به بررسی جزئیات این دو مجموعه می‌پردازیم:

در آیات دسته اول (سوره آل عمران) ملائکه از جانب خداوند متعال به حضرت مریم(ع)، فرزنددار شدن او را به وی بشارت می‌دهند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ...﴾ (خدا تو را به کلمه خود بشارت می‌دهد).

هم چنین ملائکه تعدادی از ویژگی‌های این کودک را نیز برای حضرت مریم بازگو می‌کنند. در این آیات، فعل: «يُبَشِّرُكَ» به کار رفته است و آن‌ها با این بشارت، ایشان را از لحاظ ذهنی برای تحقق یک امر حتمی الهی در آینده آماده و مهیا می‌سازند، اما در آیات دسته دوم (سوره‌ی مریم) فعل: «لَا هَبَّ لَكَ» بکار رفته است و جبرئیل برای اجرائی کردن آن امری که در آیات پیشین به او وعده داده شده بود، به سوی ایشان فرستاده شده است:

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾ (گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم، تا تو را پسری پاکیزه ببخشم). این دو مجموعه آیات، مراحل متفاوت به وقوع پیوستن این حادثه از «بشارت فرزند تا اعطای او را» بازگو نموده است. قرائن بیانی - بلاغی موجود در این آیات، به روشنی عدم هم زمانی و در نتیجه‌ی آن، عدم تکرار ماجرای داستان در این دو مجموعه آیات را شرح می‌دهد. به کاربردن واژه «ولد» در آیات دسته اول و واژه «غلام» در آیات دسته دوم، از زبان حضرت مریم، گویای تفاوت زمانی حادثه هست. «ولد» به معنای عام فرزند، و «غلام» به معنای فرزند پسر است. ذکر واژه «ولد» در آیات دسته اول، یعنی صحنه‌ی قبل از وقوع حادثه، به معنای مطلق فرزند است و او با آوردن این کلمه، علیرغم این که با توجه به ذکر نام این فرزند در بیان ملائکه، پسر بودن این فرزند مشخص گردیده، به طور کلی از فرزنددار شدن خود تعجب می‌کند و هیچ اشاره‌ای به پسر یا دختر بودن این فرزند، نمی‌کند. زیرا در نظر او احتمال تحقق این بشارت، اصولاً به بعد از ادواجش موکول است، همچنان که در تفسیر مجمع البیان آمده است: «این جمله، سؤالی بود که آیا به همین حال بی‌شوهری از روی خرق عادت خواهد زایید یا آینده شوهری روزی او شده و به طور عادی از او بچه‌دار می‌شود» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۵/۲) اما در آیات (دسته دوم)، یعنی در زمان

وقوع حادثه، وضعیت به کلی متفاوت است. او ناگهان خودش را در برابر کسی می‌بیند که خود را فرستاده‌ی خدا معرفی می‌کند تا در همان لحظه به وی (غلام) پسری را عطا کند. پاسخ حضرت مریم کاملاً متفاوت از مرحله‌ی اول است. نکته لطیف دیگر آن است که در آیات مرحله‌ی نخست، اگر چه مخاطبین‌اش ملائکه بودند، ولی او در مقام تعجب از این خبر شگفت‌انگیز با ملائکه سخن نمی‌گوید بلکه خداوند را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿قَالَتْ رَبِّ أُنَّىٰ يُكُونُ لِي وَلَدٌ...﴾ (گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا فرزندی باشد... ولی در آیات مرحله دوم، او دیگر کلمه‌ی «رَبِّ» را به زبان نمی‌آورد و خطاب به جبرئیل که دست به کار اجرای عملی دستور خداوند است، می‌گوید: ﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ (گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگار باشید).

با نگاه تکمیلی به این دو دسته آیات، لطافت بلاغی دیگری در شیوه متفاوت تبری جستن حضرت مریم از ناپاکی، خود را نشان می‌دهد. در آیات دسته اول، در مقام تعجب از چگونگی تحقق سخن ملائکه می‌گوید:

﴿قَالَتْ رَبِّ أُنَّىٰ يُكُونُ لِي وَلَدٌ...﴾ (گفت: از کجا مرا پسری باشد). بنابر این، حضرت مریم در مرحله اول و در مقام تعجب از این بشارت ملائکه، با ذکر واژه «ولد» و جمله‌ی: ﴿وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا﴾ فقط ازدواج (بچه‌دار شدن از طریق مشروع) را از خود نفی می‌کند، چون هنوز با تحقق قطعی حادثه فاصله زمانی دارد، اما در مرحله دوم که او در برابر تحقق خبر پیشین واقع شده، با ذکر واژه «غلام» و دو جمله‌ی: ﴿وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾، علاوه بر نفی ازدواج، بچه‌دار شدن از طریق غیر مشروع را نیز از خود نفی می‌کند و با این نفی مطلق، تعجب خود را با شدت بیشتری بیان می‌دارد. اضافه نمودن این عبارت، به وضوح بیانگر نقش تکمیلی این آیات در شرح مرحله عینی این داستان است. در مرحله اول که به او خبر داده شده بود (مرحله ذهنی حادثه) او تصور می‌کرد خداوند، فرزندی روزی وی خواهد نمود، لذا فقط به نفی پیوند ازدواج اکتفا کرد، اما در مرحله دوم (مرحله عینی حادثه) که او در آستانه بچه‌دار شدن قرار گرفته، با تعجب بیشتر، هر گونه پیوند زناشویی و غیر آن را از خود نفی می‌کند. این لطایف هنری در نگاه تکمیلی به دو مجموعه آیات، خود را به وضوح نشان می‌دهند در حالی که با پیش‌فرض تکرار، همه این لطائف هنری نادیده گرفته می‌شوند. بنابراین سیاق گفتگوها و پاسخ‌های متفاوت حضرت مریم (ع) در هر مرحله‌ای از داستان، گویای عدم هم‌زمانی دو مجموعه آیات است.

از سوی دیگر، پاسخ‌هایی را هم که حضرت مریم (ع) در هر دو مرحله از جانب خداوند دریافت می‌کند با همدیگر متفاوت هستند. در آیات دسته اول (آل عمران)، چون حضرت مریم (ع)

مستقیماً خداوند را مورد خطاب قرار داده بود، لذا پاسخ را نیز مستقیماً از طرف خداوند متعال دریافت می‌کند:

﴿قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (گفت: بدین سان که خدا هر چه بخواهد می‌آفریند. چون اراده چیزی کند به او گوید موجود باش، پس موجود می‌باشد). در این جا، فاعل فعل «قال» خداوند متعال بدون واسطه است. همچنان که در بعضی از تفاسیر آمده است: «و القائل لها هو الله تعالى بطريق الوحي» (ابن عاشور، بی‌تا: ۹۹/۳). ولی در آیات دسته دوم (سوره مریم)، حضرت جبرئیل پاسخ خداوند را نقل قول می‌کند: ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ (گفت: پروردگار تو اینچنین گفته است: این برای من آسان است. ما آن پسر را برای مردم آیتی و بخشایشی کنیم و این کاری است حتمی و پایان یافته).

تفاوت متن پاسخ‌های دریافتی حضرت مریم نیز، گویای مراحل مختلف حادثه است که با رویکرد تکمیلی به داستان قابل بیان است ولی در نگاه قائل به تکرار مفعول می‌ماند.

داستان حضرت نوح

در داستان حضرت نوح (ع) نیز همانند داستان حضرت مریم، دو صحنه از داستان به همان شیوه‌ای که توضیح آن گذشت، بصورت دو مرحله‌ای بیان شده است:

۱. **مرحله ذهنی:** در این مرحله خداوند متعال به حضرت نوح از طریق وحی امر به ساخت کشتی می‌دهد و این که منتظر زمان وقوع حادثه باشد تا دستور خداوند فرا رسد و پس از آن کارهایی را انجام دهد، خصوصاً در مورد افراد ظالم از خدا درخواستی نداشته باشد. (آیات دسته اول، سوره مؤمنون)
۲. **مرحله عینی:** در این مرحله، زمان حادثه‌ای که قبلاً وقوع آن به حضرت نوح (ع) اطلاع رسانی شده بود، فرا رسیده، لذا این رویداد را با جزئیات آن نقل می‌کند. (آیات دسته دوم، سوره هود).

در این داستان نیز نقش تکمیلی اجزاء پراکنده داستان، نمایان است.

آیه دسته اول (مرحله ذهنی حادثه): ﴿فَاَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ (مؤمنون، ۲۷).^۱

^۱ ما هم به او وحی کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز، تا آن گاه که فرمان (طوفان از جانب) ما آمد و آب از تنور فوران کرد پس در آن کشتی با خود از هر نوع جفتی (نر و ماده) همراه بر و اهل بیت خود

آیات دسته دوم (مرحله عینی حادثه): ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ - ... قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ - ... وَ نَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ - قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَأْذِنُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظَمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۶).^۱

آن چه که در آیه دسته اول در سوره مؤمنون بیان شده است از لحاظ زمان وقوع، مقدم بر آن چیز است که در آیات دسته دوم در سوره هود آمده است. قبل از وقوع آن حادثه‌ی عظیم، خداوند متعال کلیت ماجرا و وظایف حضرت نوح(ع) در روز حادثه را بیان نموده است. هم چنین پیشگویی شده که او در آن روز برای نجات یکی از افراد اهل بیت خویش، از خداوند متعال استمدادطلبی خواهد نمود، اما درخواست وی مورد قبول واقع نخواهد شد، زیرا مقدر شده که او از جمله غرق شدگان خواهد بود. ترتیب داستان بدین صورت است که ابتدا خداوند به حضرت نوح دستور می‌دهد که یک کشتی بسازد:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ...﴾ (ما هم به او وحی کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز). تا وقتی که امر خداوند بیاید و تنور بارش آسمان فوران کند، او و همراهانش در آن کشتی سوار شوند: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ...﴾ (تا آن گاه که فرمان (طوفان از جانب) ما آمد و آب از تنور فوران کرد، پس با خود از هر نوع جفتی (نر و ماده) همراه با اهل بیت خود را به کشتی بنشان).

را هم جز آن کس که در علم ازلی ما هلاک او گذشته (یعنی زن و فرزند ناهلت را) تمام به کشتی بنشان، و به شفاعت ستمکاران با من سخن مگو، که البته آنها باید همه غرق شوند. (ترجمه الهی قمشاهی).^۱ (نوح به ساختن کشتی و قوم به تمسخر پرداختند) تا وقتی که فرمان (قهر) ما فرا رسید و از تنور آتش آب بجوشید، در آن هنگام به نوح خطاب کردیم که از هر جفت حیوان دو فرد (نر و ماده) با جمیع خانوادهات - جز آن (پسر) کنعان و زنت) که وعده هلاکش در علم ازلی گذشته - و هر که ایمان آورده همه را در کشتی سوار کن (که از غرقاب برهند). و گرویدگان به نوح عده قلیلی بیش نبودند. آن پسر (نادان ناهل) پدر را پاسخ داد که من به زودی بر فراز کوهی روم که از خطر آبم نکه دارد، نوح گفت: امروز هیچ کس را از (قهر) خدا جز لطف او پناه نیست. و موج میان آنها جدایی افکند و پسر با کافران به دریا غرق شد. نوح به درگاه خدا عرض کرد: بار پروردگارا، فرزند من از اهل بیت من است (که وعده لطف و نجات به آنها دادی) و وعده تو هم حتمی است و قادرترین حکمفرمایانی. خدا خطاب کرد که ای نوح، فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد، زیرا او را عمل بسیار ناشایسته است، پس تو از من تقاضای امری که هیچ از حال آن آگه نیستی مکن، من تو را پند می‌دهم که از مردم جاهل مباش. (ترجمه الهی قمشاهی).

در این مرحله خداوند متعال ظالمان را از سوار شدن بر کشتی و نجات یافتن آنان، استثناء نموده و غرق شدن همگی آن‌ها را پیشگویی کرده است و در عین حال به حضرت نوح(ع) گوشزد نموده که در خصوص این افراد وساطت نکنند که مورد پذیرش واقع نخواهد شد:

﴿إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ (جز آن کس که در علم ازلی ما، هلاک او گذشته (یعنی زن و فرزند ناهلت)، و به شفاعت ستمکاران با من سخن مگو، که البته آنان باید همه غرق شوند).

لذا این آیه شریفه، جنبه ذهنی حادثه‌ای را شرح داده است که قرار است در آینده، جامه عمل بیوشد. تا اینکه روز حادثه فرا می‌رسد و خداوند متعال ضمن یادآوری دستورات قبلی، دستور جدیدی از جمله سوار نمودن سایر مؤمنان بر کشتی را، با افزودن عبارت «وَمَنْ آمَنَ»، اعلام و می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (تا وقتی که فرمان (قهر) ما فرا رسید و از تنور آتش، آب بجوشید، در آن هنگام به نوح خطاب کردیم که از هر جفت حیوان دو فرد (نر و ماده) با جمیع خانواده‌ات - جز آن (پسرت کنعان و زنت) که وعده هلاکش در علم ازلی گذشته - و هر که ایمان آورده همه را در کشتی سوار کن (که از غرقاب برهند). و گرویدگان به نوح عده قلیلی بیش نبودند).

در مرحله عینی داستان که زمان تحقق حادثه فرا رسیده است، بگو مگوهای بین حضرت نوح(ع) و فرزندش واقع گردیده و در نهایت معلوم می‌شود که فرزندش، همان گونه که خداوند متعال در آیه اول پیشگویی کرده بود، از جمله‌ی غرق شدگان خواهد بود:

﴿قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾ (آن پسر (نادان ناهل) پدر را پاسخ داد که من به زودی بر فراز کوهی روم که از خطر آبم نکه دارد، نوح گفت: امروز هیچ کس را از (قهر) خدا جز لطف او پناه نیست. و موج میان آن‌ها جدایی افکند و پسر با کافران به دریا غرق شد).

بی‌اعتنایی به دو مرحله‌ای بودن داستان و تلقی آن در قالب تکرار عادی، موجب شده که برخی از مفسران فعل «کان» در این آیه را به معنی «صار» توجیه کنند هم چنانکه در ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای کاملاً مشهود است و در تفسیر مجمع البیان نیز به آن اشاره شده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۴۹/۵) چون با نگاه تکرارپنداری مجموعه آیات، این آیات مکمل و در ادامه‌ی آیات دسته اول در سوره مؤمنون تلقی نمی‌شوند، برخلاف نگاه تکمیل‌پنداری که بر اساس آن، هر کدام از این دو صحنه داستان، کاملاً جای خود را می‌یابند.

کاربرد «ال» در کلمه‌ی «المغرقین» که به اصطلاح نحوی‌ها، «الف و لام» عهد ذکر است گویای آن است که پسر نوح(ع) جزو همان ظالمانی بوده که خداوند قبلاً غرق شدن آن‌ها را اعلام کرده

بود و با این نگاه فعل «کان» هم در معنای حقیقی خود به کار رفته است. یعنی ایشان هم جزو همان غرق شدگان بوده است، لذا هم چنان که قبلاً پیش‌گویی شده بود، حضرت نوح هم شفاعت کرد ولی مورد قبول واقع نشد.

کاربرد دو فعل متفاوت:

﴿فَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا﴾، به معنای در کشتی داخل نما و اسکان بده در مرحله اول داستان و فعل: ﴿اِحْمِلْ فِيهَا﴾ به معنای بر کشتی حمل کن. ابن عاشور پیرامون اختلاف این دو فعل می‌گوید: در سوره هود، خطاب خداوند به هنگام وقوع طوفان هست، پس بخاطر ضیق وقت، فعل (حمل) را به عنوان تمثیل به خود حضرت نوع نسبت داد، تا آن چیزهایی را که خداوند برای وی معین کرده بود، با شتاب و عجله سوار کشتی کند، بطوری که گوئی هنگام داخل کردن آن‌ها به کشتی، خود ایشان چیزی را حمل می‌کند تا در محل خودش قرار دهد. ولی آیه سوره مؤمنون حکایت از آن دارد که خداوند وی را قبل از وقوع طوفان مورد خطاب قرار داده است، تا ایشان را به آنچه که در زمان وقوع طوفان انجام خواهد داد، آگاه سازد. پس به وی دستور می‌دهد، در آن زمان آنچه‌هایی را که خداوند معین کرده، وارد کشتی بکند، علاوه بر آن در بکارگیری این دو فعل در حکایت قصه، جنبه هنری هم وجود دارد (ابن عاشور، بی‌تا: ۳۸/۱۸). بنا بر این دیدگاه مبتنی بر تکرار علاوه بر حذف یک صحنه از داستان، جنبه‌های هنری و بلاغی موجود در این مجموعه‌ها را نیز نادیده می‌گیرد.

دلایل اثبات دیدگاه مبتنی بر تکمیل

خیلی از حوادث مهم برای پیامبران و یارانشان، به یک‌باره، بدون مقدمه و اعلان قبلی رخ نداده بلکه به طرق مختلفی از جمله: رؤیای صادق، وحی مستقیم و یا غیر مستقیم با واسطه ملائکه و ... قبل از وقوع حادثه به آنان اطلاع‌رسانی شده است. بی توجهی به دو مرحله‌ای بودن یک رویداد، موجب گردیده تا قائلین به تکرار، این دو مرحله را شرح مکرر یک حادثه بشمارند، در حالی که قرائن موجود در آیات، بر دو مرحله‌ای بودن (ذهنی و عینی) رخداد دلالت می‌کند. در اینجا به نکاتی در این زمینه اشاره می‌گردد:

وجود چند کلمه و جمله‌ی مشابه و به ظاهر مشترک در این دو مجموعه از جمله: ﴿قَالَتْ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرٌ﴾ باعث گردیده که تعدادی از مفسران، همه‌ی این دو مجموعه را بیان یک واقعه محسوب نموده و به توجیه موارد اختلافی میان آن‌ها پردازند. برای نمونه علامه طباطبایی در خصوص اینکه این دو مجموعه در حقیقت بیان یک واقعه هستند، می‌گوید: «و اگر در سوره آل عمران قضیه را به چند ملک نسبت داده و فرموده: ﴿وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ ...﴾ ... سخن ملائکه با مریم که در سوره آل عمران آمده، عیناً همان کلامی است که در آیات مورد بحث به روح نسبت داده و اگر کلام جبرئیل را به ملائکه نسبت داده، از قبیل نسبت کلام یک نفر از

قومی به همه قوم است، چون همه در آن کلام و یا در سنت و عادت و خلقت موافقت و شرکت دارند و در قرآن از این قبیل تعبیرات زیاد است، مانند آیه: ﴿يَقُولُونَ لَنْ نَرَجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ (منافقون، ۸). با این که گوینده‌ی سخن یک نفر بوده، به جمع نسبت می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۶/۱۴). ایشان در ادامه و در تفسیر آیه‌ی ﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ می‌گوید: «مس بشر به قرینه‌ی این که در مقابل زنا قرار گرفته کنایه از نکاح است و این در ذات خود اعم است و لذا در سوره آل عمران که بعد از سوره مریم نازل شده اکتفاء کرده است به جمله: ﴿لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ﴾ و دیگر نامی از بغی (زنا) نبرده» (همان، ۵۴/۱۴).

این نگاه مبتنی بر این پیش‌فرض است که در دو جای قرآن کریم، یک داستان با اندکی تفاوت تکرار شده است. اما با رویکرد تکمیلی به این آیات، آن‌ها تکرار هم نیستند بلکه برش‌های متفاوتی از یک داستان بوده و هر کدام نقل یک بخش از واقعه‌ای مستقل هستند که در دو زمان و مکان متفاوت رخ داده است. با بررسی مستقل هر یک از آن‌ها، به نکات و ظرایف جدیدی می‌توان دست یافت که با نگاه قائل به تکرار، این لطایف نادیده گرفته می‌شود.

از جمله دلایل قابل نقد در نگاه قائلین به تکرار، تکیه صاحبان این برداشت بر زمان نزول آیات است، برای مثال، تکیه بر این امر که نزول سوره آل عمران بعد از سوره مریم بوده است، پس این مجموعه آیات، لزوماً می‌بایست بخش ابتدای داستان را بازگو نمایند. نگاه مبتنی بر تکرار که به این استدلال تأکید دارد، توجیهی دور از ذهن و غیر قابل پذیرش است، زیرا هر داستانی ممکن است از آخر به اول بیان شود، چنان که در داستان حضرت یوسف در ابتدا، پایان و نتیجه داستان ذکر شده است. بنابر این، اجزاء هر داستانی، باید با دید تکمیلی و بر اساس قرائن زبانی مرتب شوند و چیدن آن‌ها با تکیه بر زمان نزول آیات، نظم و لطایف داستان را بازگو نمی‌کند و استدلال به زمان نزول برای اثبات تکراری بودن این دو مجموعه، یک نوع تکلف هست. چون زمان نزول آیه، نمی‌تواند تأثیری در شرح یک واقعه‌ای داشته باشد که سال‌ها قبل، میان خداوند متعال و حضرت مریم و ملائکه رخ داده است. آیا اصولاً منطقی است که مکالمه و گفتگویی که میان دو نفر در گذشته رخ داده است، به خاطر این که در دو زمان متفاوت نقل قول شده‌اند، تغییر داده و به صورت اعم و اخص درآورد؟ بنابراین به نظر می‌رسد ایجاد رابطه میان ترتیب وقوع حادثه با ترتیب نزول آیه، با سیاق داستان همخوانی نداشته باشد، زیرا در نقل یک حادثه که در زمان‌های گذشته رخ داده، ممکن است گوینده، اول از نتیجه آن سخن به میان آورد و سپس اصل آن حادثه را بازگو نماید.

بر اساس نگاه قائل به تکرار، نتیجه این می‌شود که این حوادث به صورت ناگهانی و یکباره بر حضرت مریم و حضرت نوح واقع گردیده است یعنی لحظه‌ی بشارت دادن به حضرت مریم (ع) و زمان باردار شدنش یکی بوده است، ولی با رویکرد تکمیل‌پنداری اجزاء، هر کدام از این مجموعه آیات، مستقل بوده و از لحاظ زمانی، بشارت ملائکه قبل از فرستاده شدن جبرئیل (ع) به سوی

ایشان بوده است، چنان که در داستان حضرت نوح نیز همین تناوب و توالی زمانی جاری و ساری بوده است.

نتیجه این برداشت آن است که چنین حوادث مهمی، یکباره انجام نگرفته، بلکه خداوند متعال در مرحله‌ای ایشان را مطلع کرده و مقدمات وقوع آن حادثه را مهیا نموده است و چنین اعلام قبلی، برای سایر پیامبران چه به صورت رؤیای صادق همواره وجود داشته است، یعنی اول مرحله ذهنی حادثه رخ داده و بعد مرحله دوم که وقوع حادثه عملی است، تحقق یافته است. این تناوب و توالی زمانی حوادث در همه داستان‌های قرآنی قابل استنباط است. در قضیه‌ی سجده‌ی خورشید و ماه در داستان حضرت یوسف (ع) و قضیه‌ی ذبح حضرت اسماعیل (ع) در داستان حضرت ابراهیم (ع) و چه به صورت ارسال وحی همچون کیفیت بچه‌دار شدن حضرت زکریا (ع). در همه این داستان‌ها اگر مجموعه آیات مربوط به آن‌ها، صرف نظر از زمان نزول که اصولاً ارتباطی با اصل داستان نمی‌تواند داشته باشد، به مثابه مهره‌های یک پازل در نظر گرفته و در کنار هم چیده شوند، طرح کلی داستان خود را پیدا می‌کند. یعنی هر قطعه‌ای از داستان، نقش تکمیلی و جزئی از طرح کلی است. بنابر این بر اساس رویکرد تکمیل به جای تکرار، می‌توان گفت این مجموعه آیات، صحنه‌ها و جلوه‌های جدیدی از یک داستان هستند و با دقت در تفاوت‌های این مجموعه‌ها، لطایف بلاغی آن‌ها نیز خود را نشان می‌دهند.

مطلب دیگری که در ساختارشناسی داستان‌های قرآن باید به آن توجه نمود، یادآوری این نکته است که هر یک از این مجموعه‌ها در عین حال که کاملاً مرتبط و هماهنگ و تکمیل‌کننده‌ی دیگر اجزاء یک داستان هستند، ولی هر کدام به تنهایی نیز یک ساختار کامل و مستقل دارند، یعنی این چنین است که هر قطعه از داستان، بدون در نظر گرفتن سایر اجزاء، معنی و مفهوم خود را دارد، در همان حال در کنار هم قرار گرفتن آن‌ها، تصویری کامل و جامع از کل داستان را هویدا می‌سازد، به عبارتی دیگر، هر دسته از این آیات، به منزله داستانکی کوچک در درون یک داستان بزرگ، ایفای نقش می‌کند، دقیقاً مانند مهره‌های یک پازل با این تفاوت که هر مهره‌ای از این پازل، خود شکلی کوچک از نقشه بزرگ را دارد.

نتیجه

از آن چه بیان شد، نتایج زیر به دست می‌آید: هر یک از مجموعه آیات مربوط به داستان‌های قرآنی، بیانگر مرحله‌ای از یک داستان است که در زمان و مکان متفاوتی رخ داده است. دو مرحله (ذهنی و عینی) داستان که بصورت دو مجموعه‌ی جدا از هم بیان گردیده‌اند، تکرار همدیگر نبوده، بلکه دو صحنه‌ی متفاوت و مکمل یکدیگرند. هر یک از این مجموعه‌ها در عین حال که کاملاً مرتبط و هماهنگ هستند، اما به تنهایی یک ساختار کامل و مستقل نیز دارند.

بررسی این آیات بر اساس مهره‌های یک پازل که در عین مستقل بودن، هر مهره شکل کاملی از حادثه را در خود دارد، لطایف بیانی - بلاغی همراه خواهد داشت که در نظریه قائل به «تکرار»، زیبایی‌های آن نادیده گرفته می‌شود.

دلایل قائلین به تکرار در این داستان‌ها، از جمله تفسیر آیات بر مبنای زمان نزول آن‌ها، قابل دفاع نیست و با سیاق داستان همخوانی ندارد. زیرا یک حادثه‌ای که در گذشته رخ داده، می‌تواند از آخر به اول یا بالعکس نقل شود و زمان نزول نباید مبنای تحلیل داستان قرار گیرد.

عدم پذیرش تناوب و توالی زمانی در این آیات، به این معنا است که این حوادث یکباره و به صورت ناگهانی واقع گردیده‌اند و این دیدگاه، با مضمون و سیاق داستان همخوانی ندارد. آنچه در آیات متعلق به این داستان‌ها آمده، دلالت بر وقوع تدریجی و زمانمند آن‌ها دارد. و خلاصه آن که تکیه بر رویکرد تکمیل به جای تکرار، می‌تواند زوایا و زیبایی‌های این داستان‌ها را بازگو کند.

پی‌نوشت

^۱ برخی به منزله یک حقیقت ادبی به این حقایق تاریخی نگریسته‌اند. محمد خلف الله، نویسنده مصری از جمله آنهاست. با مشاهده تفاوت در بیان یک حادثه، مانند قصه موسی (ع) در سوره‌های مختلف... به گمان خود کوشیده است تا با تحلیل ویژه هنری از برخی قصه‌ها، آن‌ها را مطابق معیارهای هنر و غیر ناظر به واقعیت بداند و چنین اظهار داشته که اساساً قرآن در مقام روایت تاریخی یک رویداد نبوده بلکه هر جا لازم دانسته در آن تصرف نموده است (خلف الله، ۱۹۹۹: ۲۰ تا ۵۲).

منابع و مأخذ

- ابن عاشور، محمد بن طاهر. *التحریر والتنبیر*.
 أبو جعفر، أحمد بن إبراهيم. (المتوفى ۷۰۸هـ). *ملاک التأویل القاطع بذوی الإلحاد*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
 اصفهانی، سید عبدالله. (۱۴۰۰). *آسیب شناسی قصه دینی از منظر سبک زندگی اجتماعی*. *فصلنامه مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی- ایرانی*، ۳، ۱۵۹-۱۷۸.
 آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم (الطبعة الأولى)*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
 البقاعی، برهان الدین. (۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م). *نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
 حسینی، محمد. (۱۳۸۲ش). *ریخت شناسی قصه‌های قرآن (الطبعة الأولى)*. تهران: ققنوس.
 خلف الله، محمد أحمد. (۱۹۹۹). *الفن القصصی فی القرآن (شرح وتعلیق: خلیل عبد الکریم، الطبعة الرابعة)*. القاهرة: سینا للنشر، الانتشار العربی.
 الزمخشری، محمود. (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل (الطبعة الثالثة)*. بیروت: دار الکتب العربی.

- الطباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن* (الطبعة الخامسة). قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- الطبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* (الطبعة الثالثة). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- قیطوری، عامر. (۱۳۹۸). *قرآن به مثابه کلام خدا* (الطبعة الأولى). تهران: نشر نگاه معاصر.
- الکرمانی، محمود بن حمزه. (ت ۵۰۵هـ). *أسرار التکرار فی القرآن* (تحقیق عبد القادر أحمد عطا). دار الفضيلة.
- مترجمان. (۱۳۶۰ش). *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات فراهانی.
- مطهری، مرتضی. (بی تا). *سیری در سیره نبوی*. قم: دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین.
- موسوی همدانی، سید محمد باقر. (۱۳۷۴ش). *ترجمه تفسیر المیزان* (الطبعة الخامسة). قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.